

دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس ۱۵، نقد پاسخ خواننده

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

ما چند جلسه را با صحبت در مورد رویکردهای متن‌محور به تفسیر به پایان رساندیم. در جلسه قبل، اشاره کردم که به جنبه‌ی متفاوتی از جنبه‌ی سوم ارتباط، یعنی رویکردهای خواننده‌محور، خواهیم پرداخت، همچنین گفتیم که ساختارگرایی، که یکی از رویکردهای شاخص در رویکردهای انتقادی متن یا متن‌محور بود، جای خود را به پساساختارگرایی داد که دغدغه‌هایی فراتر از ساختارگرایی را آشکار می‌کند و اغلب پساساختارگرایی با رویکردهای پست‌مدرن‌تر به هرمنوتیک و تفسیر کتاب مقدس شناخته می‌شود.

برای مثال، اگرچه می‌توان چیزهای بیشتری را به طور خلاصه بیان کرد، اما رویکردهای پست‌مدرن به تفسیر اغلب با ویژگی‌های متعددی شناخته می‌شوند. من فقط سه مورد از آنها را برجسته می‌کنم. مورد اول تکثرگرایی است، تکثرگرایی هرمنوتیکی در رویکرد به یک متن، یعنی رویکرد به دانش و معنا

یعنی هیچ جهان‌بینی، هیچ باور مذهبی، هیچ تفسیری از واقعیت وجود ندارد که به عنوان تفسیر صحیح ظاهر شود، بلکه به جای یک سلسله مراتب، یک اثر هم‌ترازکننده وجود دارد که در آن هیچ تفسیری از واقعیت یا معنایی وجود ندارد که به عنوان تفسیر صحیح ظاهر شود. اغلب، طبق رویکردهای پست‌مدرن معنا به عنوان قدرت دیده می‌شود و اغلب به عنوان سوءاستفاده از قدرت برای ادعای وجود یک معنای صحیح تلقی می‌شود. یک اثر هم‌ترازکننده وجود دارد که هیچ معنا، رویکرد یا تفسیر صحیحی وجود ندارد.

دوم اینکه، در رویکردهای پست‌مدرن، یکی از وجوه اشتراک آنها این است که معنا به عنوان امری ارزش‌محور دیده می‌شود، یعنی چیزی به عنوان تفسیر عینی و بی‌طرف از یک متن وجود ندارد، بلکه هر کس پیش‌زمینه‌ها، دیدگاه و منظر خود را برای تفسیر متن کتاب مقدس، آنچه برایش ارزش قائل است، آنچه در متن می‌یابد آنچه می‌خواهد بیابد، به کار می‌گیرد. و سوم اینکه، جوامع کتابخوان، دیدگاه و نحوه تفسیر متون کتاب مقدس را شکل می‌دهند. بنابراین، فرهنگ ما، جوامعی که به آنها تعلق داریم، ناگزیر بر نحوه خواندن یک متن کتاب مقدس تأثیر می‌گذارند و آن را تعیین می‌کنند.

اما در میان رویکردهای پسامدرن یا رویکردهای پساساختارگرا به تفسیر، می‌خواهم در این بخش، به طور خاص بر یک رویکرد تمرکز کنم که رویکردهای خواننده‌محور است، یعنی همانطور که گفتیم، می‌خواهیم دوباره به نوعی به صورت تاریخی و منطقی توضیح دهیم که چگونه هرمنوتیک و تفسیر کتاب مقدس توسعه

یافته است. هرمنوتیک به صورت منطقی و تاریخی از طریق سه جنبه اصلی فرآیند ارتباط حرکت کرده است، که با رویکردهای تاریخی و نویسنده محور آغاز می شود که بر تولید متن و نقش نویسنده در تولید متن تأکید دارند. هدف، کشف معنای مورد نظر نویسنده بود.

از آنجا که این امر غیرقابل بازیابی یا غیرضروری یا حتی غیرممکن تلقی می شد، تمرکز به رویکردهای متن محور تغییر یافت که در آن خود متن به جایگاه معنا تبدیل می شد. اما با این حال، به دلیل برخی از مشکلات پیرامون آن و عدم ظهور هرگونه روش شناسی به عنوان خوانش یا معنای مرکزی یا نهایی یک متن یا خوانش عینی از یک متن، این امر جای خود را به رویکردهای خواننده محور داد که اکنون در مورد آنها صحبت خواهیم کرد. یعنی، جایگاه اصلی معنا اکنون خواننده و توانایی خواننده در تفسیر متن است.

بنابراین، نقد واکنش خواننده، همانطور که اغلب این تمرکز یا این رویکرد به تفسیر نامیده می شود، شامل تعدادی از رویکردهای ممکن است که ما به آنها خواهیم پرداخت. اما تمرکز اصلی همه اشکال نقد واکنش خواننده این است که خوانندگان متون را درک کنند. و باز هم، شکست رویکردهای متن محور و حتی رویکردهای نویسنده محور در ارائه معنای عینی، اکنون رویکردهای خواننده محور را به وجود می آورد که در آنها معنا باید نتیجه تعامل خواننده با متن باشد.

این خواننده است که متن را معنا می کند. بر اساس رویکرد نویسنده محور، یا به عبارت دیگر، بر اساس رویکردهای نویسنده محور، متن حیاتی دارد که نویسنده به آن بخشیده است. نویسنده مسئول حیات متن و تولید آن است.

بنابراین با رویکردهای نویسنده محور، متن، نویسنده به متن جان می بخشد. طبق رویکردهای متن محور، متن حیات خودش را دارد. اما طبق رویکردهای خواننده محور، متون تا زمانی که خوانندگان با خواندن متن به آنها حیات ندهند، حیات ندارند.

به عبارت دیگر، خواننده مسئول تعیین معنا، یافتن معنا در متن یا حتی خلق معنا در متن است. خواننده مسئول تعیین آنچه در متن یافت می شود، می باشد. از این رو، نقد پاسخ خواننده یا رویکردهای پاسخ خواننده به تفسیر.

باز هم، تحت این رویکرد، در بهترین حالت، متن فقط پتانسیل معنایی دارد. متن فقط پتانسیل معنایی دارد که خواننده اکنون باید آن را کشف یا خلق کند. به عبارت دیگر، تحت رویکردهای تاریخی، به ویژه

رویکردهای نویسنده محور، اما با دقت بیشتر، اگر به عقب‌تر و به رویکردهای روشنگرانه‌تر یا عقلانی‌تر برگردیم، خواننده اغلب به عنوان یک ناظر عینی، تقریباً منفعل، دیده می‌شد.

یادتان هست که ما در مورد چند مدل صحبت کردیم، خواننده‌ای که ذهنی خالی یا لوحی سفید دارد و منتظر دریافت ادراک حسی از متن است، یا خواننده‌ای که مانند یک لوح خالی، یک اسفنج خشک، منتظر است تا داده‌ها را از طریق استدلال استقرایی محض جذب کند. می‌توان به سادگی متن را با استقرای محض تفسیر کرد و تفسیر او با آنچه در متن یافت می‌شود مطابقت دارد. بنابراین نویسنده تقریباً به عنوان یک ناظر منفعل دیده می‌شد.

در حالی که در رویکردهای واکنش خواننده، خواننده در خواندن متن فعال‌تر است و آن را تفسیر می‌کند و عامل فعالی در خلق معنا در متن است. حال، اکثر افراد موافقند که حداقل دو رویکرد وجود دارد و من شاید یک رویکرد سوم را اضافه کنم که می‌تواند در دسته نقد واکنش خواننده قرار گیرد. دو رویکرد مهم که ظهور کرده‌اند، که حداقل اکثر افراد آن را می‌پذیرند، دو رویکرد ممکن برای نقد واکنش خواننده هستند: یک رویکرد محافظه‌کارانه‌تر، همانطور که اغلب به آن برجسب زده می‌شود، و یک رویکرد رادیکال‌تر.

ما در ادامه به آنها خواهیم پرداخت. اما فکر می‌کنم رویکرد سومی نیز وجود دارد و آن این است که نقد واکنش خواننده می‌تواند بر خواننده تاریخی، یعنی خوانندگان اصلی که متن برای آنها در نظر گرفته شده بود تمرکز کند. بنابراین می‌توان این سؤال را پرسید که خوانندگان اصلی کتاب اشعیا، یا خوانندگان اصلی کتاب پادشاهان، پادشاهان اول و دوم، یا خوانندگان اصلی کتاب متی، یا نامه پولس به غلاطیان، چه برداشتی از متن داشتند؟ آنها چگونه آن را درک می‌کردند؟ بنابراین از این منظر، نقد واکنش خواننده می‌تواند خوانندگان تاریخی، خوانندگان اصلی متن را در بر بگیرد و پرسد که آنها چگونه آن را درک می‌کردند و چگونه متن را تفسیر می‌کردند.

بنابراین این نوعی نقد واکنش خواننده در قرن اول یا قرن پنجم پیش از میلاد است که از خوانندگان تاریخی سوال می‌پرسد. با این حال، برجسته‌تر در نقد واکنش خواننده او چیزی بوده است که برخی آن را واکنش خواننده محافظه‌کارتر نامیده‌اند، که اغلب با منتقد ادبی ولفگانگ ایزر مرتبط است، و آنچه او پیشنهاد کرد چیزی است که برخی آن را بیشتر یک نقد واکنش خواننده هدایت‌شده توسط متن یا تقریباً یک نقد واکنش خواننده هدایت‌شده توسط نویسنده یا رویکردی برای تفسیر متن نامیده‌اند. یعنی خود متن، خواننده را در مورد نحوه خواندن متن راهنمایی می‌کند.

به عبارت دیگر، محدودیت‌هایی در مورد آنچه خواننده می‌تواند با متن انجام دهد وجود دارد. بنابراین آیزر فکر کرد که بله، نویسنده، خوانندگان درگیر معنا و کشف معنا هستند و باید از خلاقیت استفاده کنند، اما محدودیت‌هایی توسط خود متن اعمال می‌شود. به گفته آیزر، متون دارای شکاف‌هایی هستند که توسط نویسنده ایجاد شده‌اند و خواننده موظف است آنها را پر کند تا متن را درک کند و خواننده باید این شکاف‌ها را پر کند تا معنا بتواند از متن بیرون بیاید.

اما باز هم، خود متن محدودیت‌هایی را برای چگونگی وقوع آن فراهم می‌کند. خود متن محدودیت‌هایی را برای فرآیند خواندن ایجاد می‌کند. آیزر همچنین مفهوم خواننده ضمنی یا خواننده ایده‌آل را معرفی کرد، یعنی خواننده‌ای که متن او را فرض می‌کند و خواننده فیزیکی باید برای خواندن متن با او همذات‌پنداری کند.

و باز هم، برخی این را بیشتر نقد پاسخ خواننده هدایت‌شده توسط متن یا نقد پاسخ خواننده هدایت‌شده توسط نویسنده نامیده‌اند. یعنی، اینطور نیست، خواننده کاملاً خودمختار نیست، خواننده کاملاً آزاد نیست که هر کاری که می‌خواهد با متن انجام دهد. معنا و خوانش چیزی نیست که برای همه آزاد باشد، یا چیزی که صرفاً در نظر بیننده باشد، بلکه نویسنده از خواننده تفسیر خلاقانه را دعوت می‌کند.

یک مثال جالب از چگونگی کارکرد آن، به خصوص در مورد پر کردن جاهای خالی متن، این است که این موضوع در خواندن چیزی مانند روایت تولد لوقا فصل ۲ یا داستان معروف کریسمس چه معنایی می‌تواند داشته باشد. و وقتی به آن فکر می‌کنید و برمی‌گردید و آن را می‌خوانید، جالب است که برای درک متن، چه تعداد جای خالی را باید پر کنیم. بنابراین شما با متنی شروع می‌کنید که وقایع تولد عیسی را در تاریخ یونانی-رومی قرار می‌دهد، بنابراین این در روزهایی آغاز می‌شود که قیصر آگوستوس امپراتور جهان بود و سپس فراخوانی برای مالیات دادن به کل جهان در آن زمان صادر می‌شود.

و کوئیرینیوس در آن دوره فرماندار سوریه نیز بوده است، بنابراین زمینه تاریخی را تعیین می‌کند. اما سپس متن شروع به پرسش‌های سریع می‌کند و تعدادی شکاف ایجاد می‌کند که خوانندگان آنها را پر کرده‌اند. داستان با آمدن یوسف از جلیل، از شهر ناصره به یهودیه، و در نهایت به شهر داوود به نام بیت‌لحم آغاز می‌شود، و او با همسرش مریم که باردار است، می‌آید، اما اتفاق بعدی این است که در حالی که آنها آنجا بودند، مریم فرزندی به دنیا می‌آورد.

این متن چیزی به شما نمی‌گوید، چیزی در مورد چگونگی یا مدت زمان این شکاف نمی‌گوید، چیزی در مورد چگونگی رسیدن آنها به آنجا نمی‌گوید. ما اغلب این شکاف‌ها را با تصور کردن پر می‌کنیم، آیا مریم و یوسف سوار کاروان بودند؟ آیا آنها به تنهایی رفتند؟ ما اغلب تصویری از یوسف در حال هدایت الاغی به همراه مریم می‌سازیم. آیا مریم بلافاصله پس از رسیدن زایمان کرد؟ آیا آنها برای مدت طولانی آنجا بودند؟ متن به ما چیزی نمی‌گوید، و ما اغلب این شکاف‌ها را پر می‌کنیم.

وقتی به ما می‌گوید که نوزاد در لباس پیچیده شده و در آخوری گذاشته شده است، به ما گفته نمی‌شود که چگونه به آن آخور رسیده‌اند، به ما گفته نشده که آن آخور کجاست. باز هم، ما با ساختن سناریوهای مختلف، گاهی بر اساس سنت، بر اساس تجربه خودمان، این خلاها را پر می‌کنیم که در جایی یک آخور، یک انبار یا یک آلونک وجود داشته که مریم و یوسف به آنجا می‌رفته‌اند، اما متن به ما نمی‌گوید که آنها چه زمانی یا چرا این کار را انجام داده‌اند. به دلیل ترجمه نادرست یکی از کلمات در متون، ما اغلب تصور می‌کنیم که مریم و یوسف به یک مسافرخانه، یک هتل می‌روند، اما هیچ جای خالی باقی نمانده است و دقیقاً به ما گفته نمی‌شود که چرا اینطور است، اما ما سناریویی را تصور می‌کنیم که آنها به یک انبار یا اصطبل می‌روند که آخوری دارد و در نهایت عیسی در آنجا متولد می‌شود.

جالب اینجاست که کلمه‌ای که در اینجا ترجمه شده، کلمه‌ای است که در جای دیگری از لوقا برای اشاره به اتاق مهمان استفاده شده است. بنابراین، به احتمال زیاد، آیا ممکن است که مریم و یوسف به خانه یکی از اقوام رفته و در اتاق مهمان اقامت داشته باشند؟ علاوه بر این، به ما گفته نشده است، اگرچه نوزاد در یک آخور گذاشته شده است، دقیقاً به ما گفته نشده است که آن آخور کجا بوده است، به ما گفته نشده است که آنها تمام مدت در آن آخور مانده‌اند. ما اغلب تصور می‌کنیم که مریم و یوسف تمام مدتی که در بیت لحم هستند و عیسی را به دنیا می‌آورند، در آخور بوده‌اند، اما آیا ممکن است که آنها در اتاق مهمان مانده باشند و وقتی زمان زایمان فرا رسیده باشد، به تنها مکان خلوتی که می‌توانستند پیدا کنند، رفته باشند، و آن یک آخور بوده باشد، یا ببخشید، اصطبل بوده که این آخور، این آخور، را در خود جای داده باشد.

برخی از اکتشافات باستان‌شناسی نشان داده‌اند که آن ممکن است چیزی شبیه به یک کمد یا تکیه‌گاه در کنار خانه بوده باشد. بنابراین، باز هم به ما گفته نشده است که آیا مریم و یوسف تمام مدت را آنجا گذراندند؟ آیا آنها در اتاق مهمان بودند؟ و سپس متن می‌گوید که وقتی زمان زایمان فرا رسید، مریم کودکی را به دنیا آورد و او را در آخوری گذاشت زیرا در اتاق مهمان جایی نبود. آیا ممکن است که آنها مدتی در اتاق مهمان مانده باشند و سپس وقتی انقباضات نزدیک‌تر شدند و زمان زایمان فرا رسید، اتاق مهمان افراد دیگری را در خود جای داده

باشد و خیلی شلوغ بوده باشد و آنها به تنها جایی که می‌توانسته حریم خصوصی داشته باشد، یعنی اصطبل، رفته باشند.

بنابراین، باز هم، دقیقاً به ما گفته نشده است. شکاف‌های زیادی وجود دارد که ما لزوماً برای درک متن هنگام خواندن آن، آنها را پر می‌کنیم. و باز هم، نکته من این نیست که پیشنهاد دهم چگونه باید انجیل لوقا و روایت، روایت تولد، را بخوانیم، بلکه می‌خواهم نشان دهم که چگونه به عنوان خواننده، ما به طور خلاقانه شکاف‌ها را پر می‌کنیم و سعی می‌کنیم داستان را در لوقا فصل ۲ درک کنیم. برای ارائه چند مثال از رویکردی محافظه‌کارانه‌تر به نقد پاسخ خواننده، باز هم، عمدتاً با استفاده از مثال‌های عهد جدید، فردی به نام رابرت فاولر، یک محقق عهد جدید، روایت‌های تغذیه، تغذیه ۴۰۰۰ و ۵۰۰۰ نفر در مرقس فصل ۶ و ۸ را تجزیه و تحلیل کرده است، و او آن را از دیدگاه خواننده‌ای که برای اولین بار به متن می‌رسد و اینکه خواندن متن برای اولین بار چگونه است، تجزیه و تحلیل می‌کند.

و یک رویکرد رایج، چه در انجیل مرقس و چه در سایر انجیل‌ها، اما یک رویکرد رایج به روایات غذا دادن که در آن عیسی به ۵۰۰۰ نفر غذا می‌دهد یا لوقا به ۴ نفر و ۵۰۰۰ نفر، خواندن آن در بافت عشای ربانی است یعنی داشتن دلالت‌های عشای ربانی، یعنی داشتن اشاره به شام خداوند. اما فاولر، باز هم، می‌خواهد این سوال را بپرسد که خواندن متن از دیدگاه خواننده‌ای که برای اولین بار به آن مراجعه می‌کند، چگونه است؟ و او توجه را به این واقعیت جلب می‌کند که مراسم عشای ربانی یا شام خداوند تا اواخر روایت، در فرآیند خواندن، و تا زمانی که به فصل ۱۴ انجیل مرقس نرسیم، رخ نمی‌دهد. بنابراین، به گفته فاولر، او می‌گوید که خواندن متن و خواندن آن از دیدگاه یک خواننده تازه‌کار برای خواندن اطعام ۴۰۰۰ و ۵۰۰۰ نفر در انجیل مرقس از یک زمینه یا محیط عشای ربانی نامشروع است، زیرا این امر تا اواخر فرآیند خواندن رخ نمی‌دهد.

مثال دیگر این است که کتاب مکاشفه یک خواننده ایده‌آل را فرض می‌کند. گویی نویسنده خواننده خاصی را فرض می‌کند که می‌خواهد خوانندگان، خوانندگان واقعی، با او همذات‌پنداری کنند و آن خواننده کسی است که بتواند کتاب مکاشفه را در رابطه بینامتنی مداوم با عهد عتیق بخواند. بنابراین خواننده ایده‌آل یا خواننده شایسته مکاشفه که نویسنده فرض می‌کند کسی است که می‌تواند با متن عهد عتیق ارتباط برقرار کند و کسی است که توهمات عهد عتیق و ارتباطات عهد عتیق موجود در کتاب مکاشفه را درک و دریافت می‌کند.

و در واقع، گاهی اوقات به نظر می‌رسد که نویسنده حتی با ارجاعات آشکار به متن عهد عتیق، در سراسر کتاب مکاشفه، شایستگی خواننده را تقویت می‌کند. یک راه برای توصیف رویکرد محافظه‌کارانه‌تر به نقد پاسخ

خواننده، می‌تواند مقایسه آن با نقطه به نقطه باشد. برخی از شما ممکن است با کتاب‌های رنگ آمیزی کودکان یا گاهی اوقات در روزنامه‌های ما و در بخش‌هایی از روزنامه که در آن جدول کلمات متقاطع یا کارتون پیدا می‌کنید، آشنا باشید، ممکن است یک نقطه به نقطه پیدا کنید که در آن این فضا را در کتاب پیدا می‌کنید و مجموعه‌ای از نقاط وجود دارد که شماره‌گذاری شده‌اند و از شما خواسته می‌شود که نقاط را به هم وصل کنید و سپس چیزی که ظاهر می‌شود نوعی تصویر است.

یک رویکرد محافظه‌کارانه‌تر برای پاسخ به خواننده می‌تواند با انجام یک تحلیل نقطه به نقطه مقایسه شود و این مقایسه هم شده است. نقاط وجود دارند، اما شما به عنوان یک خواننده قرار است آنها را به هم وصل کنید و اعداد شما را در اتصال آنها راهنمایی می‌کنند. شاید یک قیاس بهتر این باشد که برای یک رویکرد محافظه‌کارانه برای پاسخ به خواننده، این یک قیاس کامل نیست، اما یک قیاس می‌تواند یک تحلیل نقطه به نقطه باشد که برخی از نقاط شماره‌گذاری شده‌اند اما برخی دیگر شماره‌گذاری نشده‌اند و به شما کمی آزادی برای اتصال آنها و خلق کردن می‌دهند.

به عبارت دیگر، شما هدایت می‌شوید. محدودیت‌هایی در مورد آنچه می‌توانید تولید کنید وجود دارد، اما در نهایت کمی آزادی برای تولید تصویر وجود دارد. به عبارت دیگر، شما نمی‌توانید هر نوع تصویری را که می‌خواهید خلق کنید، اما در عوض، خود متن شما را در آنچه در متن کشف می‌کنید، هدایت می‌کند.

بنابراین، هر چیزی مجاز نیست. بنابراین، این رویکردی محافظه‌کارانه‌تر به نقد واکنش خواننده است همچنان بر نقش خواننده، خلاقیت خواننده، برای پر کردن شکاف‌ها در خواندن متن تأکید دارد، اما همچنان محدودیت‌هایی را بر آنچه خواننده می‌تواند طبق هدایت متن یا هدایت نویسنده انجام دهد، اعمال می‌کند.

یک رویکرد رادیکال‌تر به نقد واکنش خواننده، به طور خاص با یک فرد، فردی به نام استنلی فیش، مرتبط است. و استنلی فیش بیشتر شناخته شده است، هر مطالعه‌ای که در حوزه نقد واکنش خواننده انجام دهید «با استنلی فیش آشنا خواهید شد، که بیشتر به خاطر اثرش با عنوان «آیا در این کلاس متنی وجود دارد؟» شناخته می‌شود. این ممکن است برای خواننده عادی عجیب به نظر برسد که این عبارت به این شکل بیان شود، اما در قلب این رویکرد قرار دارد. یعنی، خوانندگان معنا را خلق می‌کنند و حتی فراتر از آن، خوانندگان متن‌ها را خلق می‌کنند.

یعنی، طبق گفته‌ی استنلی فیش، متن و معنا به خودی خود وجود ندارند. بنابراین برخلاف رویکردهای نویسنده‌محور، هیچ متن و معنایی وجود ندارد که توسط نویسنده خلق شده باشد. برخلاف رویکردهای متن‌محور، هیچ متنی وجود ندارد، متنی مستقل که به خودی خود وجود داشته باشد.

اما در عوض، طبق نقد رادیکال واکنش خواننده، همانطور که توسط استنلی فیش مطرح شده است، اصلاً متنی وجود ندارد. بلکه در عوض، خوانندگان متن را خلق می‌کنند. از این رو، عنوان اثر او، آیا متنی در این کلاس وجود دارد؟ کلاس مسئول خلق معنا، خلق متن است.

بنابراین معنا قطعاً در نگاه بیننده یا خواننده است. این خوانندگان هستند که نه تنها متن را درک می‌کنند، بلکه در واقع متن را خلق می‌کنند. آنها تعیین می‌کنند که با متن چه کنند یا در تفسیر آن چه کنند.

با استفاده از تشبیه نقطه به نقطه که در مورد قبلی استفاده کردیم، اگر رویکرد پاسخ خواننده محافظه‌کار را بتوان با یک نقطه به نقطه که دارای شماره‌گذاری برای راهنمایی شما در نحوه اتصال آنهاست مقایسه کرد، یک پاسخ خواننده رادیکال دارای نقطه به نقطه، نقاط پراکنده بدون هیچ شماره‌ای خواهد بود که می‌توانید تصویر خود را مطابق آنچه می‌خواهید انجام دهید، ایجاد کنید. یا روش دیگری برای مقایسه قیاس دیگر می‌تواند آزمون لکه جوهر باشد، که در آن فرد به آن نگاه می‌کند و از او پرسیده می‌شود که چه می‌بیند. در این سری لکه‌های جوهر چه می‌بینید؟ اغلب این در چشم بیننده، کسی که آن را می‌خواند، است.

بنابراین یک متن را می‌توان مانند دسته‌ای از نقاط پراکنده در نظر گرفت که می‌توان آن‌ها را به روشی که انتخاب می‌کند به هم متصل کرد. بنابراین نحوه اتصال آن‌ها، تصویری را که ایجاد می‌شود تعیین می‌کند. بنابراین، نقاط به خودی خود هیچ معنایی ندارند تا زمانی که آن‌ها را به هم متصل کنید و تصویری ایجاد کنید.

در مقایسه با زمانی که چند جلسه پیش به برخی از ریشه‌های تاریخی هرمنوتیک در عصر روشنگری و دوره خردگرایی و تأکید بر عقل انسانی پرداختیم، تفسیر اغلب به عنوان تسلط یافتن سوژه بر یک ابژه دیده می‌شد. بین سوژه، که مفسر است، و ابژه، که متن است، شکافی وجود داشت. در نقد پاسخ خواننده به خوانش، این شکاف بین سوژه و ابژه، یعنی خواننده و متن، از بین می‌رود و منحل می‌شود.

در عوض، متن بیشتر می‌شود، به عبارت دیگر، متن بیشتر شبیه یک آینه می‌شود. متن به سادگی منعکس کننده‌ی این است که من چه کسی هستم و چه چیزی را انتخاب می‌کنم که در متن ببینم. متن به سادگی نشان دهنده‌ی این است که من چگونه چیزها را درک می‌کنم.

این منعکس کننده دیدگاه خودم است که به متن وارد می‌کنم. بنابراین متن به عنوان یک موجودیت، متن به عنوان یک شیء جداگانه، برای استنلی فیش، از تصویر حذف می‌شود. قبلاً گفتیم که این رویکرد، به یک معنا، قبلاً توسط ایمانوئل کانت پیش‌بینی شده است.

ما در بخشی از مطالعه تاریخی خود در مورد هرمنوتیک و سهم مهمی که کانت در تفسیر داشته است، در مورد او صحبت کردیم. اما به یک معنا، این نقد رادیکال پاسخ خواننده، بینش‌های ایمانوئل کانت را به نتیجه‌گیری منطقی و افراطی خود می‌رساند. یعنی، گفتیم که کانت گفته است که تمام آنچه می‌توانیم بدانیم همان چیزی است که او پدیدار می‌نامد.

یعنی، تنها چیزی که می‌توانیم بدانیم این است که چگونه چیزها را درک می‌کنیم. ما نمی‌توانیم چیزی را آنطور که واقعاً هست بشناسیم. ما نمی‌توانیم چیزی را آنطور که فی نفسه هست بشناسیم.

اما دانش از طریق شبکه‌ها و مقولاتی که از قبل در ذهن وجود دارند، فیلتر می‌شود. به عبارت دیگر، از نظر کانت، در این صورت نمی‌توان مطمئن بود که فهم و دانش فرد لزوماً دقیقاً با چگونگی عینی چیزی مرتبط است. بنابراین، دوباره، وقتی به این کتاب نگاه می‌کنم، نمی‌توانم مطمئن باشم که این واقعاً به خودی خود چیست، بلکه فقط می‌توانم مطمئن باشم که چگونه آن را درک می‌کنم.

دانش من از آن، درک من از آن از طریق شبکه و دسته‌بندی‌های ذهن من فیلتر می‌شود. حال، از نظر کانت به نظر می‌رسید که او فکر می‌کرد که انسان‌ها عموماً دسته‌بندی‌های مشابه، جهانی و مشابهی دارند که به آنها امکان درک و معنا می‌دهد. اما یک ماهی، یک نقد رادیکال در پاسخ به خواننده، این را به نهایت منطقی خود می‌رساند و می‌گوید که چیزها به این دلیل نیستند که ما نمی‌توانیم چیزی را به خودی خود آنطور که هست بشناسیم.

استنلی فیش گفت، پس ما نمی‌توانیم یک متن را آنطور که واقعاً هست بشناسیم. بلکه در عوض، درک ما از آن صرفاً توسط برداشت ما از آن تعیین می‌شود. و علاوه بر این، او اظهار داشت که هر کس، هر خواننده‌ای چیزها را متفاوت درک می‌کند.

بنابراین، به گفته‌ی فیش، هر مفسری، بسته به دیدگاهی که به متن می‌دهد، چیزها را متفاوت خواهد دید. باز هم، متن مانند آینه‌ای است که آنچه را که من از قبل به متن آورده‌ام، منعکس می‌کند. بنابراین، به گفته‌ی

فیش، چون ما فقط به عنوان خواننده متن را درک می‌کنیم، او می‌گوید تفسیر از متن پیشی می‌گیرد، متن ابتدا وجود ندارد و سپس ما آن را می‌خوانیم، او می‌گوید تفسیر از متن پیشی می‌گیرد.

بنابراین، اینکه بگوییم با به‌کارگیری روش‌های مناسب تفسیر، می‌توانم به معنای صحیحی از متن دست یابم از نظر او خودکامگی است. شما نمی‌توانید به من بگویید با متن چه کار کنم. اما در عوض، من به عنوان یک خواننده، معنا را خلق می‌کنم.

بنابراین برای مثال، می‌توان گفت که رویکردهای مختلف هزاره‌گرایی در تفسیر مکاشفه ۲۰ و آیات ۱ تا ۶ نتیجه‌ی یافتن خواسته‌ی خوانندگان است. بنابراین خوانندگان متن را درک می‌کنند و هیچ تفسیری صحیح نیست. بنابراین، طبق این رویکرد، هیچ تفسیری از متن هزاره‌گرایی صحیح نیست یا نباید با آنچه نویسنده در نظر داشته مرتبط باشد.

حال، یک سوال واضح که این رویکرد مطرح می‌کند این است که آیا محدودیت یا قید و بندی وجود دارد یا اینکه صرفاً برای همه آزاد است یا هر چیزی می‌تواند باشد؟ استنلی فیش اظهار داشت که آسمان محدودیت نیست و هیچ چیزی نمی‌تواند در آنجا باشد، او اظهار داشت که محدودیت‌هایی برای تفسیر صحیح وجود دارد. اما سوال این است که این محدودیت‌ها چیست؟ معیارهای یک تفسیر صحیح چیست؟ چه چیزی تفسیر را هدایت یا محدود می‌کند؟ به گفته استنلی فیش، پاسخ، جامعه تفسیری است که فرد به آن تعلق دارد. بنابراین جامعه‌ای که من به آن تعلق دارم، روش صحیح نزدیک شدن به متن را تعیین می‌کند، یا ارزش‌ها و رویکردها، باورهای را که من به متن خواهم آورد و نحوه خواندن آن را تعیین می‌کند.

بنابراین، خوانش ما صرفاً امتدادی از باورهای یک جامعه، ارزش‌های یک جامعه، علایق و رویکرد آنها به متن است. بنابراین، خوانش صحیح یک متن، خوانشی نیست که با نیت نویسنده مطابقت داشته باشد، خوانشی نیست که با متن مطابقت داشته باشد، بلکه خوانشی است که با جامعه تفسیری که من به آن تعلق دارم مطابقت داشته باشد و توسط آن تعیین شود. و باز هم، می‌توان پرسید که آیا به همین دلیل است که کالوینیست‌ها فصل شش عبری را به شیوه‌ای خاص می‌خوانند؟ یا به همین دلیل است که ناهزاره‌گراها یا پیشاهزاره‌گراها، مکاشفه ۲۰ را به شیوه‌ای خاص می‌خوانند؟ زیرا جامعه‌ای که آنها به آن تعلق دارند، تعیین می‌کند که در متن چه چیزی بیابند.

برای مثال، خیلی خیلی خلاصه، می‌توان گفت که یک رویکرد رادیکال، خواندن نقد پاسخ است. تعدادی از مفسران علاقه‌مند بوده‌اند که صرفاً متون عهد عتیق مانند انبیا را با توجه به ایدئولوژی مارکسیستی بخوانند. باز هم، آنها علاقه‌ای به تلاش برای اثبات معنای تاریخی متن طبق نظر نویسنده ندارند، اما کاملاً خوشحال هستند که ایدئولوژی و تفکر مدرن امروزی را به کار گیرند و آن را در متن کتاب مقدس تفسیر کنند.

یا مثال جالب دیگری که به تمثیل‌های موجود در تمثیل پسر ولگرد برمی‌گردیم، پدر، پسر ولگرد و پسر بزرگتر در یک رویکرد تفسیری مطابق با نهاد، خود و فراخود زیگموند فروید دیده می‌شوند. و باز هم، هدف این نیست که معنای صحیح این متن با توجه به نویسنده و پیشینه تاریخی یا ساختار متن چیست، بلکه صرفاً هدف ایجاد معنا در متن توسط خواننده است. و بنابراین وقتی این رویکرد اغلب به افراط کشیده می‌شود، گاهی اوقات خوانش‌های بسیار متفاوت و گاهی عجیب از متن کتاب مقدس را می‌یابید.

بنابراین، از نظر ارزیابی، چه باید در مورد این رویکرد بگوییم، چه رویکردهای محافظه‌کارانه‌تر برای خواندن نقد پاسخ و چه رویکردهای رادیکال‌تر برای خواندن نقد پاسخ. به نظر من ماهیت ذهنی این رویکرد، گاهی اوقات ماهیت کنترل‌نشده، به ویژه رویکردهای رادیکال‌تر پاسخ خواننده، قطعاً با دیدگاه متن کتاب مقدس به عنوان کلام الهام‌شده‌ی خدا در تضاد است، جایی که خدا قصد دارد معنایی را به خوانندگان خود منتقل کند، جایی که از ما انتظار دارد آن را بفهمیم، از ما انتظار دارد که با اطاعت پاسخ دهیم. رویکردهای رادیکال که معنا را در متن کاملاً نسبی می‌کنند و آن را منحصرأ متعلق به خواننده می‌دانند، به نظر من با متن کتاب مقدس، یعنی فهم متن به عنوان کلام خدا برای قومش، در تضاد هستند.

خداوند در طول تاریخ برای برقراری ارتباط با قوم خود عمل می‌کند و انتظار دارد که آنها با اطاعت پاسخ دهند. بنابراین یکی از سوالاتی که در نقد پاسخ خواننده مطرح می‌شود این است که آیا معنایی خارج از من وجود دارد که من مسئول کشف آن باشم؟ آیا متن آینه‌ای است که به سادگی آنچه را که من به متن می‌آورم منعکس می‌کند، یا متن بیشتر شبیه پنجره‌ای است که معنایی در آن وجود دارد که می‌توانم کشف کنم؟ هر چقدر هم که پنجره کثیف باشد، هر چقدر هم که ترک خورده باشد، هر چقدر هم که کدر باشد، من هنوز می‌توانم از طریق آن ببینم و هنوز معنایی خارج از من وجود دارد که خداوند از قوم خود انتظار دارد که آن را کشف کنند و به طور مناسب با اطاعت به آن پاسخ دهند. دوم، رویکرد رادیکال فیش به نقد پاسخ خواننده و تفسیر، طبق بسیاری از ارزیابی‌ها، توضیح نمی‌دهد که چگونه کسی می‌تواند در نتیجه خواندن یک متن، نظر و دیدگاه خود را تغییر دهد.

اگر متن صرفاً آینه‌ای است که آنچه را که من به آن می‌آورم منعکس می‌کند و من می‌توانم هر کاری که می‌خواهم با آن انجام دهم، چگونه است که برخی از خوانندگان در نتیجه خواندن یک متن تغییر می‌کنند و دگرگون می‌شوند؟ حتی این سوال پیش می‌آید که اصلاً چرا یک متن؟ چرا یک نویسنده باید متنی بنویسد؟ اصلاً چرا یک متن اگر تمام چیزی که هست آینه‌ای است که آنچه من فکر می‌کنم و آنچه را که به آن می‌آورم و معنا و تفسیری را که از قبل دارم منعکس می‌کند. در رابطه با این موضوع، نه تنها چگونه توضیح می‌دهید که خوانندگان چگونه دگرگون می‌شوند، بلکه چگونه مردم، با استفاده از زبان جامعه تفسیری، چگونه می‌توانند جوامع تفسیری و رویکردهای تفسیری را تغییر دهند یا عوض کنند؟ به نظر می‌رسد که نقد رادیکال فیش در مورد پاسخ خواننده، نمی‌تواند بینش جدیدی را که هنگام خواندن یک متن به دست می‌آید، توضیح دهد. سوم، به نظر می‌رسد خارج از جوامع تفسیری، هیچ راهی برای ارزیابی خواندن خوب یا بد یا خواندن خوب یا حتی بهتر از یک متن وجود ندارد.

در واقع، تحت رویکرد استنلی فیش، تحت یک رویکرد رادیکال پاسخ خواننده، یک جامعه چگونه خودانتقادی است؟ آیا جایی برای یک جامعه وجود دارد که نسبت به خود و دیدگاه و نقطه نظر خود انتقاد کند؟ آیا راهی برای یک جامعه خواننده دیگر یا یک متن وجود دارد که جامعه تفسیری خواننده را به چالش بکشد؟ آیا جوامع تفسیری خوب یا بد وجود دارند؟ آیا بینش‌ها و خوانش‌ها و شیوه‌های تفسیری خوب یا بد وجود دارد؟ نکته چهارم، به نوعی فقط یک فکر پایانی، این است که منتقدان پاسخ خواننده، جالب توجه است که برای درک شدن و انتقال یافته‌های خود می‌نویسند. اگرچه احتمالاً می‌توان پرسید که آیا استنلی فیش ثابت قدم بوده و رویکرد پاسخ خواننده او را می‌توان در آثار خودش اعمال کرد و با توجه به نحوه دلخواه تفسیر کرد، به طوری که شاید بتوانم آثار استنلی فیش را از یک رویکرد خواننده بخوانم و تأیید کنم که قصد نویسنده در واقع راهی صحیح برای تفسیر و رویکرد به متون کتاب مقدس است. اما آیا رویکردهای پاسخ خواننده سهمی در متون کتاب مقدس دارند؟ سهم رویکردهای پاسخ خواننده به طور خاص در تفسیر عهد عتیق و جدید چه می‌تواند باشد؟ اول از همه، من فکر می‌کنم رویکردهای واکنش خواننده به ما یادآوری کرده است که ما ناظران بی‌طرف، بی‌طرف و منفعل یک متن کتاب مقدس نیستیم.

ما مفسران استقرایی محض نیستیم که صرفاً منتظر جذب داده‌ها باشیم و مفسران بی‌طرف هم نیستیم که صرفاً منتظر باشیم تا لوح‌های سفید ما نوشته شوند و متن کتاب مقدس آنها را ثبت کند. بلکه ما با تأثیرات پیش‌فرض‌ها، دیدگاه‌ها و تعهداتی به سراغ متن می‌رویم که بر نحوه خواندن ما از آن تأثیر می‌گذارد. ما به جوامع و سنت‌هایی تعلق داریم که بر نحوه خواندن یک متن تأثیر می‌گذارد.

با این حال، سوالی که باید پرسید این است که آیا اینها تعیین‌کننده هستند؟ آیا اینها لزوماً نحوه نگاه ما به متن را تحریف می‌کنند؟ بنابراین، آیا غیرممکن است که، آیا هیچ معنایی خارج از من وجود ندارد که نتواند بر نحوه تفکر من تأثیر بگذارد و آن را تغییر دهد و دگرگون کند؟ آیا این امر ناگزیر، آیا دیدگاه من، ارزش‌های من، پیشینه من و غیره، آیا ناگزیر بر نحوه خواندن متن تأثیر خواهد گذاشت؟ اما در عوض، متن می‌تواند خوانندگان را به چالش بکشد و دگرگون کند. ما می‌توانیم معنا را خارج از خودمان کشف کنیم. ما آنقدر محدود به دیدگاه و بینش خود نیستیم که نتوانیم معنا را خارج از خودمان پیدا کنیم.

یعنی متن صرفاً آینه‌ای نیست که آنچه را که من به متن می‌آورم منعکس کند و تفسیر مرا منعکس کند. بلکه در عوض، پنجره‌ای است که، هر چقدر هم که ابری باشد، هر چقدر هم ترک خورده یا کثیف باشد، باز هم به ما اجازه می‌دهد تا جهان و معنای دیگری را خارج از جهان خودمان ببینیم و به آن بینش داشته باشیم. دومین بینش از نقد واکنش خواننده این است که خواننده در فرآیند تفسیر دخیل است.

نقد واکنش خواننده بار دیگر به ما یادآوری می‌کند که خواننده صرفاً ناظری منفعل نیست که در حاشیه بنشیند و صرفاً آنچه را که اتفاق می‌افتد مشاهده کند، بلکه خواننده‌ای فعال است که به طور فعال در کشف معنا در متن مشارکت دارد. خواننده به طور فعال در گفتگو با متن شرکت می‌کند. و بنابراین، هدف خواننده از برخی جهات کشف و همذات‌پنداری با خواننده‌ی ضمنی در متن، با خواننده‌ی ایده‌آلی است که خود متن نویسنده، فرض می‌کند.

هدف ما این است که با آن همذات‌پنداری کنیم، نه اینکه صرفاً به ناظرانی منفعل تبدیل شویم، بلکه نه اینکه صرفاً آنچه را که من از قبل به متن آورده‌ام در آن ببایم. یعنی، ارتباط برقرار نمی‌شود. از برخی جهات، ارتباط برقرار نمی‌شود تا زمانی که هر سه جنبه فرآیند ارتباط اتفاق بیفتد.

نویسنده متن را تولید می‌کند، اما خواننده آن را می‌خواند. به همین دلیل است که نویسندگان می‌نویسند تا چیزی را به خواننده منتقل کنند که برای آنها قابل فهم و مناسب باشد. بنابراین، از یک نظر، ارتباط بدون تفسیر و درک متن توسط خواننده اتفاق نمی‌افتد.

سومین بینشی که در مورد نقد واکنش خواننده به ذهنم می‌رسد، یادآوری نیاز به فروتنی است. نقد واکنش، خواننده می‌تواند در خواننده فروتنی ایجاد کند. به جای اینکه فکر کنم به نحوی این اتفاق افتاده است

می‌توانم داده‌ها را به صورت عینی جذب کنم و تفسیری ارائه دهم که کاملاً و به طور خودکار با معنایی که نویسنده در متن قرار داده است، مطابقت داشته باشد.

واکنش خواننده به من یادآوری می‌کند که باید با فروتنی به تفسیر نزدیک شوم، خطر کوتاه‌بینی خودم و فرضیاتی را که به متن وارد می‌کنم، تشخیص دهم. این واکنش به من یادآوری می‌کند که باید پذیرای شنیدن دیدگاه‌ها و خوانش‌های دیگر باشم که ممکن است دیدگاه مرا به چالش بکشند. این واکنش مرا فرا می‌خواند تا پذیرای به چالش کشیده شدن توسط متن باشم و به عنوان یک خواننده، به ویژه با توجه به متن و دیگرانی که متن را خوانده‌اند، مایل باشم که به من در غلبه بر زیست‌شناسی هرمنوتیکی خودم کمک کنند و مایل باشم دیدگاه‌های دیگری را در متن ببینم که ممکن است به کشف نقاط کور در خوانش من کمک کند، و ممکن است تمایل من به تحمیل دیدگاه، بینش‌ها و ارزش‌های خودم بر متن را آشکار کند.

شماره چهار، و در نهایت، تا جایی که به موضوع مربوط می‌شود، فکر می‌کنم یکی از نکات مهم، یادآوری این نکته است که رویکردهای واکنش خواننده می‌توانند با یادآوری نقش خواننده تاریخی و تمرکز بر خواننده ضمنی، به ما کمک کنند، اینکه محدودیتی در معنا وجود دارد. محدودیت‌هایی در آنچه من در متن می‌بینم وجود دارد. خواننده تاریخی، با تمرکز بر خواننده تاریخی، می‌تواند به ما کمک کند تا بفهمیم نویسنده قصد داشته با متن در بافت اصلی آن چه کاری انجام دهد.

تمرکز بر خواننده‌ی ضمنی می‌تواند به ما کمک کند تا آنچه را که خواننده در متن فرض کرده است، یعنی خواننده‌ی ایده‌آلی که نویسنده فرض می‌کند ما با او مشارکت و ارتباط خواهیم داشت، شناسایی کنیم. بنابراین از این منظر و با توجه به این پیشنهادات، فکر می‌کنم نقد پاسخ خواننده، در صورت رویکرد دقیق و کنترل‌شده به فرآیند تفسیر متن کتاب مقدس، از برخی جهات می‌تواند کمک زیادی به ما کند. در پایان، به طور خلاصه، رویکرد یک خواننده، دیدگاه او یا رویکرد مناسب خواننده به متن را بیان می‌کنم.

اول از همه، در رویکرد به یک متن کتاب مقدس به عنوان خواننده، باید فرضیات و پیش‌فرض‌هایی را که به متن وارد می‌کنیم و احتمال تحریف و تأثیر آنها بر نحوه نگاه ما به یک متن، چه به صورت خوب و چه به صورت بد، را تشخیص دهیم. من قبلاً پیشنهاد داده‌ام که یک پاسخ رایج بسیاری از مسیحیان به تفسیر یک متن این است که بگویند، خب، من به سادگی می‌نشینم و متن را می‌خوانم. من با ذهنی باز به سراغ آن می‌روم و متن را بدون هیچ گونه تعصب یا پیش‌فرضی می‌خوانم.

من صرفاً اجازه می‌دهم متن صحبت کند. باز هم، مشکل این رویکرد این است که احتمالاً در معرض خطر تحریف متن قرار دارد، زیرا آن شخص احتمالاً از اینکه چگونه فرضیات، گرایش‌ها، تأثیرات و ارزش‌هایش بر نحوه خوانش متن تأثیر می‌گذارد، آگاه نخواهد بود. رویکرد خواننده باید با این درک آغاز شود که ما به عنوان بخشی از جوامع تفسیری، با فرضیات، ارزش‌ها و پیش‌فرض‌هایی به سراغ متن می‌رویم و این بر نحوه خوانش متن تأثیر خواهد گذاشت.

این به ما اجازه می‌دهد تا از احتمال تحریف یا حتی احتمال اینکه چگونه می‌تواند در نحوه خواندن یک متن مؤثر باشد، آگاه باشیم. همانطور که بعداً در جلسه‌ی بعدی خواهیم دید، گاهی اوقات من متقاعد شده‌ام که افراد خاصی، به ویژه در کشورهای جهان سوم، به ویژه کسانی که متن کتاب مقدس را از موضع فقر و ستم و محرومیت می‌خوانند، احتمالاً متن را به شیوه‌ای نزدیک‌تر به نحوه خواندن نویسندگان اصلی آن می‌خوانند. یعنی، آنها از موقعیتی می‌خوانند که بسیار نزدیک به موقعیت متن اصلی کتاب مقدس و خوانندگان اصلی است.

بنابراین گاهی اوقات پیش‌فرض‌های یک نفر لزوماً متن را تحریف نمی‌کنند، اما از این نظر که با موقعیت موقعیت اصلی متن، موقعیت اصلی خوانندگان مطابقت دارند، می‌توانند مفید و مثمر ثمر باشند. من در طول سال‌ها تفسیر متن، بیشترین چیزها را آموخته‌ام، بیشترین چیزها را از دانشجویانم از کشورهای جهان سوم آموخته‌ام که بارها و بارها به من یادآوری کرده‌اند که چگونه و کجا ممکن است متن را بخوانم، از طریق خواندن متن از دیدگاه خودم، یک مرد سفیدپوست طبقه متوسط آمریکای شمالی در قرن بیست و یکم.

و گاهی اوقات با گوش دادن به کسانی که از یک کشور جهان سوم و از منظر ظلم و ستم می‌آیند و از مکانی آواره و در شرایط فقر متن را می‌خوانند، این اتفاق می‌افتد. آنها ممکن است در جایی باشند که بتوانند متن را بهتر درک کنند، زیرا در موقعیت و زمینه‌ای هستند که گاهی اوقات بیشتر با زمینه اصلی نویسندگان کتاب مقدس مطابقت دارد. و اگرچه ممکن است، باز هم، این ممکن است نقطه کوری را در مطالعه خودم کشف کنم که نشان دهد چگونه فرهنگ و موقعیت من، دوباره زندگی در یک محیط طبقه متوسط غربی آمریکای شمالی، از نظر اجتماعی-اقتصادی طبقه متوسط، ممکن است بر نحوه خواندن متن تأثیر بگذارد.

که من را به مورد دوم هم می‌رساند، پس باید اجازه دهم که آن فرضیات، پیش‌فرض‌ها و ارزش‌های موجود در پیشینه‌ام توسط متن به چالش کشیده و اصلاح شوند، و همچنین به نظرم توسط خوانش‌های دیگر متن توسط دیگرانی که ممکن است در موقعیت بهتری برای شنیدن آن باشند. من باید پذیرای این موارد باشم تا

متن بتواند آنها را به چالش بکشد و اصلاح کند. سوم اینکه، این بدان معناست که من باید با فروتنی به متن نزدیک شوم.

باز هم، جایی برای قرائت‌های آمرانه و اقتدارگرایانه‌ای که صرفاً قدرت من بر دیگران را تأیید و تکرار می‌کنند و دیگرانی را که متن را خوانده‌اند، کنار می‌گذارند، وجود ندارد. و در نهایت، باز هم، همانطور که گفتم، ما باید گوش دهیم، باید به قرائت‌های دیگران گوش دهیم. ما باید اجازه دهیم که قرائت‌های دیگران، کوتاه‌بینی ما را در تفسیر یک متن اصلاح کند.

بنابراین، باز هم، به نظر من، نقد واکنش خواننده، اگر با دقت مورد استفاده قرار گیرد، بخش مهمی از فرآیند تفسیر است. این به ما کمک می‌کند تا درک کنیم که چگونه ممکن است پیشینه، نفوذ، ارزش‌ها، فرهنگ و حتی سنت‌های کلامی یا جوامعی که به آنها تعلق داریم، بر نحوه خواندن متن تأثیر بگذارند. بنابراین، نقد واکنش خواننده، نیاز به فروتنی، نیاز به گوش دادن به صداهای دیگر را به ما یادآوری می‌کند، اما در عین حال باید تشخیص دهیم که متن هنوز هم می‌تواند برای اصلاح ما عمل کند.

هنوز معنایی بیرون از وجود ما وجود دارد که می‌تواند نحوه تفکر ما را دگرگون، به چالش بکشد و اصلاح کند. نقد واکنش خواننده، به ویژه اشکال رادیکال‌تر نقد واکنش خواننده، منطقاً می‌تواند حتی بیشتر پیش برود و به ویژه نقد واکنش خواننده رادیکال به طور منطقی به چیزی که به عنوان ساختارشکنی شناخته می‌شود، تبدیل شود، یعنی رویکردهایی که حتی فراتر از رویکردهای خواننده می‌روند تا دریابند که اصلاً معنایی در آنجا وجود ندارد. معنا کاملاً ناپایدار است، متون ناپایدار هستند و نتیجه این است که چیزی برای پیوند دادن معنا به آن وجود ندارد.

هیچ مرکزی وجود ندارد. در آن صورت، معنا به امری آزاد و رها تبدیل می‌شود. چیزی بیش از بازی با متن و انجام هر کاری که فرد می‌خواهد، نیست.

رویکردهای رادیکال‌تر به نقد واکنش خواننده، سپس شروع به حرکت در این جهت کرده‌اند. بنابراین در جلسه بعدی، کمی در مورد ساختارشکنی به عنوان رویکردی به تفسیر که دوباره در چارچوب پساساختارگرایی قرار می‌گیرد، صحبت خواهیم کرد. به چند چهره اصلی پیرامون آن خواهیم پرداخت و همچنین آن را ارزیابی خواهیم کرد و خواهیم پرسید که چه کمکی می‌تواند به هرمنوتیک و تفسیر متن کتاب مقدس کند.

خطراتی که باید از آنها اجتناب کرد چیست؟ و همچنین به طور خلاصه رویکردهای ایدئولوژیک به متن کتاب مقدس را معرفی کنید. یعنی، ما قبلاً به نوعی به آن اشاره کردیم، اما خواندن متن از مکان‌های خاص و خواندن متن کتاب مقدس با هدف نقد ایدئولوژی آن، ارزش‌ها و دیدگاه‌هایی که آن را تولید کرده‌اند. و باز هم، به ویژه با تمرکز بر، به عنوان مثال، خوانش‌های فمینیستی از متن کتاب مقدس

و باز هم، فقط برای اینکه شما را با مسیری که هرمنوتیک و تفسیر به آن می‌رود آشنا کنم. و همیشه با نگاهی انتقادی به این سوال که ارزش این رویکرد چیست، اما کاستی‌ها و خطرات آن را نیز بررسی می‌کنیم. بنابراین در جلسه بعدی به ساختارشکنی و همچنین به نوعی رویکردهای ایدئولوژیک به تفسیر خواهیم پرداخت